

«تشکلات مستقل کارگری» و «حزب پیشتاز انقلابی»

اخیراً مقاله ای تحت عنوان «تشکلات مستقل کارگری و ظرف تشکل پذیری کارگران ایران در موقعیت کنونی»، نوشته یدالله در «کارگر تبعیدی» شماره ی ۳۶، انتشار یافته است. نویسنده مقاله ضمن توضیح تاریخچه «تشکلات مستقل کارگری» در ایران، برخوردی به نظریات انحرافی «احزاب و سازمان های سیاسی» در این زمینه کرده و سپس پیشنهاد مشخص خود در مورد چگونگی تدارک «تشکلات مستقل» در «موقعیت فعلی» را طرح کرده است.

ما مطالعه این مقاله را به کلیه کارگران پیشرو توصیه می کنیم، زیرا که هم بحث تاریخی «تشکلات مستقل» خوب تدوین شده و هم انتقادات به انحراف های رایج «چپ سنتی»، بخصوص «راه کارگر» و «حزب کمونیست کارگری»، کم و بیش صحیح بوده و مورد تأیید ما نیز هست. اما، به اعتقاد ما، مواضع نویسنده در دو مورد خاص ایراداتی دارد که به آنها می پردازیم.

مفهوم مارکسیستی «تشکلات مستقل کارگری»

در مقابل بحث «حزب کمونیست کارگری»، که عملاً حزب خود را فرای «تشکلات مستقل کارگری» قرار داده و استدلال می کند که تشکیل «تشکیلات کارگری» توسط «احزاب» بلا ایراد بوده و تنها نقش نمایندگان «دولت» را نفی می کند، مورد سوال قرار داده، می نویسد: "آیا می شود از ورود کارگران طرفدار دولت و یا بطور کلی کارگران حامی رژیم های سرمایه داری به تشکلات کارگری جلوگیری به عمل آورد؟.... و آیا در وضعیت کنونی ایران امکان برپا کردن اتحادیه مختص کارگران غیرطرفدار دولت وجود دارد جواب من.... نه است. بنابراین کارگران طرفدار دولت همانند سایر کارگران اجازه دارند برای پیشبرد اهداف و نظراتشان که در جهت حفظ رژیم است در این تشکل فعالیت کنند و سرسپردگی خودشان به دولت را در تشکل

نمایندگی نمایند... تشکل مستقل اتحادیه ای مستقل، تشکلی است که تمامی کارگران صنعت و هر واحد تولیدی را بدون در نظر گرفتن مرام، مسلک، رنگ پوست، نژاد، مذهب و طرفداران آنان از گروه سیاسی را در بر می گیرد و هیچ تابلوی ورود ممنوعی هم ندارد". (ص ۲۶، ۲۵)

نویسنده خطوط بالا، با شروع از یک انتقاد درست به مواضع انحرافی «حزب کمونیست کارگری» مبنی بر عدم برسمیت شناختن پتانسیل سازماندهی کارگران و ترسیم یک موقعیت کاذب برای «احزاب»، خود به یک نتیجه گیری اشتباه در غلتیده است. توضیح چند نکته در این مورد ضروری است.

اول، در این امر تردیدی نیست که یک «تشکل مستقل کارگری» نیابستی به ابزار یک یا چند سازمان خاص سیاسی تبدیل شود. سازمان های کمونیستی ای که هر «تشکلی» را زانده خود می پندارند و آگاهانه در راستای حفظ استقلال اینگونه تشکلات گام بر نمی دارند، نشان داده و می دهند که هیچ اعتقادی به خود-سازماندهی طبقه ی کارگر ندارند. بدیهی است که «تشکل مستقل کارگری» یک «اتحاد عمل» سازمان های سیاسی نمی تواند باشد. رهبران طبیعی و عملی کارگران، طی مبارزه روزمره خود علیه نظام سرمایه داری به لزوم تشکیل چنین نهادهایی رسیده و آنها را از پایین و با اتکاء به نیروی خود می سازند. این یک ابزاری است، در وهله ی نخست، سیاسی (بویژه در جوامعی نظیر ایران) و همچنین صنفی. زیرا که تحت اختناق و استثمار مضاعف، کوچکترین حرکت صنفی توسط کارگران بلافاصله با طرح مطالبات سیاسی (حتی تا سر حد شعار سرنگونی رژیم) ادغام می شود.

در نتیجه یکی از وظایف کمونیست ها، صرفنظر از منافع سازمانی خود، تقویت چنین نهادهایی است. جریان هایی که مبادرت به تحت کنترل در آوردن این نهادها کرده و یا به تخریب آنها دست می زنند، در میان کارگران به سرعت اعتبار خود را از دست داده و نهایتاً منزوی می گردند. واقعیت اینست که این نهادها بایستی «مستقل» از سازمان های سیاسی باشند.

دوم، اما در عین حال، کارگران شرکت کننده و درگیر در این نهادها، الزاماً همه از لحاظ سیاسی «منفرد» و یا «مستقل» نیستند. هر یک از کارگران بنابر تجربه مبارزاتی و یا سابقه تشکیلاتی خود در درون یک سازمان سیاسی، دارای مشی سیاسی و نظر خاصی اند. کارگران طبیعتاً با برنامه و دیدگاه های سیاسی خود به درون تشکل های «مستقل کارگری» وارد می شوند. حذف و کنارگذاری کارگرانی که وابستگی تشکیلاتی به گروه و سازمان خاصی دارند، تحت لوای اینکه اینگونه نهادها «مستقل» اند، نیز ناصحیح و غیراصولی است. بدیهی است که کارگرانی که وابستگی به یک سازمان و گروه خاص، حامل برنامه و نظریات خاص خود بوده و نمی توانند عقاید خود را بیرون از «تشکل مستقل کارگری» باقی بگذارند و با نظریات «مستقل» وارد کارزار سیاسی شوند. نقش کارگران کمونیست (چه وابسته و چه غیروابسته) همواره مبارزه سیاسی نه تنها با رژیم سرمایه داری که با انحراف های رفرمیستی و خرده بورژوایی ای است که توسط سایر کارگران به درون «تشکل مستقل کارگری» آورده می شود. زیرا که ایدئولوژی حاکم در جامعه ایدئولوژی هیئت حاکم است و رسوخ عقاید بورژوایی و رفرمیستی در درون خود کارگران عینیت دارد.

سوم، مفهوم کمونیست ها از «تشکل مستقل کارگری» اینست که این نهادها بایستی مستقل از دولت بورژوایی و حتی سازمان های بورژوایی باشند. بویژه در جوامعی نظیر ایران که یک رژیم ارتجاعی- پلیسی بر مصدر قدرت قرار گرفته است. موضع نویسنده مقاله مبنی بر اینکه طرفداران یک دولت ارتجاعی سرمایه داری بایستی قادر باشند در «تشکل مستقل کارگری» شرکت کنند، برای ما قابل پذیرش نیست. زیرا که:

اولاً، باید روشن شود که سیاست های رژیم که منجر به پیدایش «طرفدار» در درون طبقه کارگر شده است کدام است؟ و این طرفداران را چه کارگرانی تشکیل می دهند؟ سیاست اقتصادی رژیم (حتی در بهترین حالت آن تحت کنترل باند «راست

مدرن» رفسنجانی، یا جناح «معتدل») همواره ایجاد استثمار مضاعف کارگران، تحدید قانون کار، سرکوب و دستگیری و اعدام کارگران و غیره بوده است. نویسنده مقاله باید توضیح دهد که چه اقدامات این رژیم، «مترقی» و یا «اصلاح گرایانه» و یا «مثبتی» بوده که ظاهراً برخی از کارگران به طرفداری از آن برخاسته اند؟ در واقع به غیر از مزدوران رژیم و عده ای فرصت طلب و خودفروش و «بدبخت» و غیرسیاسی، رژیم از طرفدارانی در میان کارگران برخوردار نیست. این قبیل طرفداران نیز تنها برای جاسوسی و خبرچینی و شناسایی سایر کارگران به درون «تشکلات مستقل کارگری» خواهند آمد و نه برای مبارزه و یا احیاناً تبلیغ نظریات سیاسی رژیم.

دوماً، باید روشن شود که کسانی که مدافع رژیم اند، حتی طرفداران ایدئولوژیک و سیاسی، آیا خود اعتقاد به رعایت حقوق دموکراتیک سایرین را دارند؟ چگونه کارگران می توانند برای کسانی که در عمل خود مسبب سرکوب و ارباب آنان هستند، «حق دموکراتیک» قایل شده و «تابلوی ورود ممنوع» برایشان قایل نشوند؟ مگر در اتحادیه های کارگری اروپایی فاشیست ها، که از بیخ و بن با ضرورت تشکیل اتحادیه مخالف اند، کارگران را راه می دهند؟ کارگران تنها با کسانی در درون یک اتحادیه همکاری می کنند که خود سرکوبگر نباشند؟ این یک برخورد غیر دموکراتیک نمی تواند قلمداد شود، که یکی از دستاوردهای مهم جنبش کارگری در سطح جهانی است.

سوماً، مگر بورژوازی خودش ابزار تبلیغات کم دارد که بایستی به درون «تشکل مستقل کارگری» راه بیابد. این نهادها قرار است برای مبارزه با سیاست های بورژوایی ایجاد شود و نه برای مصالحه و همزیستی مسالمت آمیز با بورژوازی (گرچه بسیاری از رهبران اتحادیه ها در اروپا و آمریکا به خدمتکاران بورژوایی تبدیل شده اند).

چنانچه قرار باشد نمایندگان دولت بورژوازی به درون این نهادها پذیرفته شوند، ضرورت تشکیل چنین نهادهایی نفی می‌گردد. آیا چنین موضعی، فرقه‌گرایانه نیست؟ به هیچوجه! «تشکل‌های مستقل کارگری» که قرار است هم فعالیت‌های صنفی و هم سیاسی و حتی مبارزه تا راستای سرنگونی رژیم انجام دهد، نمی‌تواند با حضور نمایندگان بورژوازی (جاسوسان و خبرچین‌های رژیم) شکل واقعی بخود بگیرد. «تشکل‌های مستقل کارگری» زرد بدرد کارگران نمی‌خورد. بهتر است یا «سرخ» باشد و یا اصلاً نباشد. وجود نهادهای «زرد» ضربه بیشتری بر پیکر طبقه کارگر خواهد زد.

در مواردی که رژیم به ایجاد چنین «تشکل»‌هایی اذعان می‌دارد، مبارزه برای تشکیل یک «تشکل مستقل» از بورژوازی، می‌تواند خود مبارزه کارگران علیه نظام را گسترده‌تر و تقویت کند و نه تضعیف.

«تشکلات مستقل کارگری» بدون «حزب پیش‌تاز انقلابی» محکوم به شکست است!

نویسنده مقاله می‌نویسد که از آنجایی که رژیم در «قانون کار» به تشکیل «انجمن‌های صنفی» اذعان داشته است، «جامعه کارگری ایران، تبلیغ و ترویج برای ایجاد انجمن‌های صنفی در صنایع، کارخانجات و محیط‌های کارگری دیگر با توجه و استناد به قوانین خود رژیم از طرف کارگران، امری است که کاربرد بیشتری داشته و کارگران قادر خواهند بود هر چه سریع‌تر زیر یک چتر بگردند هم جمع شوند و از این کانال مسائل خود را پیش برند.» (ص ۲۸).

این پیشنهاد چند نکته را بر می‌انگیزد:

اول، این پیشنهاد خوبی است بشرط اینکه خود کارگران نقداً چنین عملی را حداقل در برخی از مراکز صنعتی آغاز کرده باشند (که چنین کرده‌اند). که در آن صورت سراسری کردن چنین اقدامی می‌تواند بسیار مؤثر باشد.

دوم، این پیشنهاد مؤثری است، اگر این انجمن‌ها، «مستقل» از نمایندگان دولت باشند (با مبارزه‌ای حول استقلال از حضور نمایندگان دولت صورت گرفته باشد). وگرنه چه تفاوتی بین آنها و «انجمن‌های اسلامی» و یا خانه «کار و کارگر» وجود خواهد داشت. عملکرد و نتیجه «انجمن‌های اسلامی» از یاد کسی نرفته است. این قبیل نهادها با دخالت نمایندگان دولت پس از دوره‌ای تنها به یک «نمازخانه» و مرکز جاسوسی صرف تبدیل شدند و نه نهادی برای احقاق حقوق صنفی و سیاسی کارگران. اینکه دولت طبق «قانون کار» به آن اذعان داشته است، چیزی را ثابت نمی‌کند. این دولت حرف‌های «خوب» زیادی زده و به هیچ یک پای بند نمانده است. سوم، حتی اگر این مطالبه در مقطع امروز عملی گردد، چه تضمینی وجود دارد که رژیم آنرا به اجرا بگذارد و یا پس از دوره‌ای همانند «انجمن‌های اسلامی» منحل نگردد؟ در آن صورت چه ضمانتی برای تداوم مبارزات کارگری به شکل دیگری وجود خواهد داشت؟ این سوالی است که نویسنده مقاله بطور عمومی اشاره‌ای به آن نکرده است. به اعتقاد ما تنها تضمین گسترش این قبیل پیشنهادها و یا ضمانت تداوم مبارزات کارگری، همانا وجود یک تشکیلات سیاسی مشخص پشت سر آنها است. یعنی بدون هسته‌های کارگری سوسیالیستی (یا هسته‌های «سرخ») مسلح به مارکسیزم انقلابی، هیچ تضمینی برای تحقق و یا تداوم آنها نخواهد بود. به عبارت دیگر، ستون فقرات جنبش در راستای ایجاد «تشکل مستقل کارگری» بایستی این هسته‌های حزبی (بلشویکی) باشد.

همچنین او در مورد «ظهور شوراهای» در مقطع قیام ۵۷، اشاره می‌کند که کارگران خواهان «شریک شدن در قدرت سیاسی» با نمایندگان سرمایه‌داری در «شورای انقلاب» «مجلس خبرگان» می‌شوند! این نظریه نیز درک اشتباهی را از مفهوم «شوراهای» به مثابه «تشکل مستقل کارگران» ارائه می‌دهد. در واقع شوراهای کارگری هرگز خواهان سهیم شدن در قدرت سیاسی نبوده و نیستند بلکه خواهان کسب قدرت سیاسی اند، وگرنه ماهیت خود را نقض خواهند کرد. تجربه

انقلاب روسیه ۱۹۱۷ ماهیت شوراها را به نحو احسن در تاریخ جنبش کارگری قرن اخیر نشان داد. برخلاف نظر نویسنده مقاله، در ایران نیز چنین انگیزه ای وجود داشت اما به علت نبود یک حزب «بلشویک»، شوراها نیز نتوانستند به خواست مرکزی و انقلابی خود، یعنی تسخیر قدرت و ایجاد حکومت شورایی نایل آیند.

نویسنده مقاله یا به چنین حزبی اصولاً اعتقاد ندارد و یا حزبی از نوع دیگر را به رسمیت می شناسد. ظاهراً حزب دلخواه ایشان قرار است از «تشکل های مستقل کارگری» سر برون آورد. تاریخ جنبش کارگری قرن گذشته ثابت کرده است که چنین اعتقادی یا تخیلی است و یا منجر به یک حزب رفرمیستی می گردد.

اینگونه «تحلیل»ها از «تشکلات مستقل کارگری»، عموماً توسط «آنارکوسندیکالیست»ها اوائل قرن بیستم ارائه داده شده اند. آنها به استناد به یک نقل قول از کارل مارکس در سال ۱۸۶۸، می خواهند ثابت کنند که «حزب» از درون «اتحادیه های کارگری» برون می آید. مارکس چنین نظری را البته ارائه داد، اما اولاً، این نظریه در اواخر قرن بیستم مربوط به بریتانیا بود (حزب کارگر بریتانیا در واقع بر بنیاد اتحادیه های کارگری بنا نهاده شد). ثانیاً تجربه «حزب کارگر» انگلیس نشان داد که این «حزب» به اصطلاح کارگری تنها یک حزب بورژوایی و خدمتکار سرمایه داران است و بس!

(البته تجربه تاریخی صحت نظر مارکس را تا آنجایی که مربوط به انگلستان بود اثبات کرد). ثالثاً خود کارل مارکس در سال ۱۸۶۴ در حال تشکیل «انترناسیونال» (یک حزب کارگری بین المللی جدا از اتحادیه های کارگری) بود. این تجربه نشان داد که از هر تشکل مستقل کارگری، الزاماً حزب انقلابی ظهور نمی کند.

مدافعان چنین نظری باید نشان دهند که در کجای جهان چنین سناریویی بطور موفق تحقق یافته است؟

درست برعکس این چنین حزب ها در بهترین حالت آغشته به نظریات رفرمیستی خواهند بود.

حزب انقلابی طبقه ی کارگر در واقع نیاز به اندیشه انقلابی (چکیده و جمع بندی مبارزات یک قرن و نیم مبارزات کارگری) دارد.

تاریخ موفقیت آمیز انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه (صرفنظر از انحطاط نهایی آن بدست بورکراسی استالینی)، گواه بر این است که تضمین دخالت در جنبش کارگری (و تشکل های مستقل کارگری)، تشکیل «حزب پیشتاز انقلابی» است.

در ایران نیز، طی دهه گذشته لزوم تشکیل نطفه های اولیه حزب (هسته های کارگری سوسیالیستی)، در راستای سازماندهی «تشکل های مستقل کارگری» احساس شده است.

زنده باد «حزب پیشتاز انقلابی»!

برقرار باد تشکل های مستقل کارگری!